

تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی (۳)

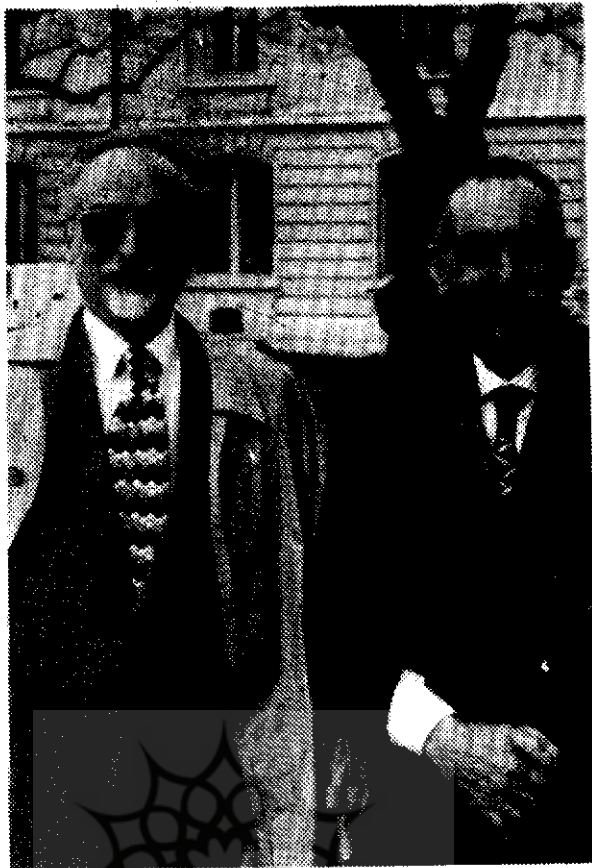
ایرج افشار

ژان اوین

۱۸۶

ژان اوین - که از سال ۱۳۲۷ او را شناختم و میانمان عوالم دوستانه استوار گشته بود - هفدهم ماه ژانویه ۱۹۹۸ (زمستان ۱۳۷۶) درگذشت. او یکی از برجسته مورخان ریزه کار در تاریخ ایران عصور مغولی تا اواسط عصر صفوی بود. مردی بود پرتوش اما دیرجوش. دانشمندی بود که خود را بیشتر به پروردن دانشجویان برجسته و نشر مقالات تحقیقی عمیق شناسانید. کالمار D. Aigle و Calmard را نمونه یاد می‌کنم. کالمار اکنون خود از استادان بنام در ایران‌شناسی است. اوین، وقتی برای تحصیل به ایران آمد که هانری کربن به تازگی مؤسسه ایران‌شناسی فرانسه را در تهران تشکیل داده بود. طبعاً حضور اوین جوان و جویای علم و نیز ژیلبرت لازار محقق زبان‌شناس موجب شد که مؤسسه طراواتی داشته باشد. هر یک از آنها کمکهای خوبی برای کربن و پیشرفت امور علمی مؤسسه مذکور بود. اوین، چون دنبال تاریخ بود یا من بیشتر مانوس شد. هفته‌ای دو سه بار یکدیگر را می‌دیدیم. به کتابخانه دانشکده حقوق می‌آمد که از مراجع آنجا استفاده ببرد. ضمناً فرصتی پیش می‌آمد که با یکدیگر از مباحث ایران‌شناسی صحبت کنیم. چندی پس از آن که خواست به لار و صفحات جنوب مسافرت کند با احمد اقتداری و مهدی کامالیان همراه شد.

دوران نخستین اقامت او در ایران شاید به سه سال کشید. پس از آن به فرانسه رفت و باز به ایران آمد. این بار که پیشرفتهای شایان علمی کرده بود نزد ایرانیان دانشمند شناخته‌تر و همه جا



معزز و محترم بود.

در چند سفری که به ایران کرد با بسیاری از فضیلاتی ایران آشنا شده بود. مخصوصاً علاقه‌مندی به نشست و خاست با کسانی نشان می‌داد که دارای نسخه‌های خطی و اسناد تاریخی بودند. با او مکرر نزد مرحومان جعفر سلطان القرایی و سید حسین شهشانی و سلطانعلی بهبهانی می‌رفتیم. او این توانست از دو سه سند تاریخی عصر آق‌قویونلو که مرحوم شهشانی داشت رونویس بردارد و آنها را به چاپ برساند. در همین دوره‌ها بود که موفق به تصحیح متن رسالهٔ دوسیدیم شد که در فرهنگ ایران زمین طبع کرد و ترجمهٔ فرانسه و شرح آن رساله را به زبان فرانسه در ویسبادن (آلمان) منتشر ساخت. او به فرهنگ ایران زمین به دیدهٔ اعتنا می‌نگریست. به همین ملاحظه مقاله‌ای به زبان فرانسه دربارهٔ کتاب «مختصر مفید» نوشت و در مجلهٔ مذکور به چاپ رسانید.

موقعی که در ایران بود موفق به طبع دو کتاب یکی شرح حال شاه نعمت‌الله ولی و دیگری منتخب‌التواریخ معینی شد. فارسی را نیکو یاد گرفته بود ولی دشوار صحبت می‌کرد.

دورهٔ تاریخی تخصصی او مطالعات مربوط به قرن هشتم تا یازدهم بود. اما از لحاظ قلمرو جغرافیایی بیشتر به جنوب ایران می‌پرداخت. لار و فارس و یزد و کرمان مطلوب او بود. مقاله‌ای که دربارهٔ خاندان سید رکن‌الدین یزدی و موفوقات او و پسرش نوشت یکی از

دلپذیرترین تحقیقات اوست. به ترجمه آن که کار ع. روحبخشان است و در «یزدنامه» چاپ شد نگاه کنید.

مطالعات مربوط به صفویه عاقبت نظر او را معطوف به وجود اسناد پرتغالی کرد و لذا دو سه سالی از فرانسه هجرت کرد و در لیسن اقامت گزید و به پژوهش در اسناد پرتغالی مربوط به ایران پرداخت. دو کتاب هم در آنجا چاپ کرد که در فهرست آثارش ذکرشان هست.

ور رفتن او با اسناد پرتغالی ذهن کنجکاو او را متوجه اهمیت دریای هند، و مسائل تاریخی و سیاسی آنجا و روابط تجاری و مدنی آن نواحی با ایران کرد. نتیجه اش تأسیس نشریه ای شد که نام آن در فهرست تألیفاتش آورده می شود.

دورانی که در دانشگاه پاریس به تعلیم پرداخت عنوان «مدیر تحقیق مدرسه عملی مطالعات عالی» داشت.

اوین از میان مستشرقین بیش از هر کس به ولادیمیر مینورسکی علاقه مندی داشت. مینورسکی همواره از کارها و نوشته های اوین با تحسین یاد می کرد و آینده علمی او را درخشان می دانست.

آخرین بار اوین را در پاریس دیدم. سال ۱۳۷۱ بود که نخستین کنفرانس صفویه شناسی تشکیل شده بود. در آنجا عکسی از او و من برداشته شد که به یادگار ایام صحبت قدیم به چاپ می رسد.

فهرست نوشته های او که آقای کالمار تهیه کرده اند برای آگاهی علاقه مندان نیز به چاپ می رسد و چه شایسته است که مجموعه ای از آنها ترجمه و چاپ شود. هم تاریخ است، هم جغرافیای تاریخی و هم گویای گذشته فرهنگی.

اوین اهل جلوه گری نبود. به همین روی به دوستان و همکاران فرانسوی توصیه و تاکید به حد و صیت کرده بود که چیزی در سرگذشت او ننویسند. ژان کالمار این مطلب را به من گفت و به همین ملاحظه است که برای تذکار خاطرات او فقط کتابشناسی کارهای او را در مجله «استودیا ایرانیکا» چاپ کرده اند و این کار را کالمار با کمک همسر خود انجام داده است.

هانس روبرت رویمر

رویمر یکی از فعال ترین و متشخص ترین ایرانشناسان آلمانی، که اکثریت تحقیقاتش به ایران تیموری و صفوی مرتبط است ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۷ درگذشت. تحصیلات خود را در بُن و برلین انجام داد و در گوتینگن به پایان برد. در ۱۹۳۸ درجه دکتری گرفت. والتر هینتز W. Hinz ایرانشناس نامور، استاد او در هدایت رساله تحصیلی بود. نام رساله مذکور چنین است:



از راست به چپ: خانم لمتون - دکتر عباس زریاب خوبی - دکتر هانس روبرت رویمر و ایرج افشار در کنگره تاریخ اجتماعی ایران گیرنده عکس خانم رویمر - همدان ۱۳۵۶

Des Niedergang Inans nach dem Tod Ismail des Grausmen, 1577 - 81. Wurzburg, 1939.

خوانندگان مناسب است بدانند که در آلمان کسی را که درجه دکتری اخذ کرده باشد به مرتبت رسمی استادی بر نمی‌کشند. می‌باید رساله اجتهادی خاص قابل قبولی برای به دست آوردن چنان مقامی تألیف کند. پس از آن است که می‌تواند داوطلب سمت استادی بشود. به این رساله عنوان «هایلیتاسیون» داده‌اند. ترجمه و شرح نویسی بر منشآت عبدالله مروارید که «شرف‌نامه» نام دارد رساله «هایلیتاسیون» رویمر بود. این کتاب ارزشمند هم چاپ شده است:

Staatsschreiben des Timuridenzeit: das Sharaf - Nama des 'Adollah Marwarid in Kritischer Auswertung. Wiesbaden, 1952.

رویمر از سال ۱۹۶۳ به مدیریت و استادی «زمینار» اسلام‌شناسی در دانشگاه فرایبورگ آلمان رسید و تا سال ۱۹۸۳ در آن سمت خدمت کرد. در حقیقت این شعبه را در دانشگاه مذکور حیات بخشید. دست کم سی دانشمند ایرانشناس زیر دست او در رشته ایرانشناسی پرورش یافته‌اند. خانم گلاتسن، خانم هوفمان، آقایان بوسه، مولر، هورست، هائرم و فراگتر از آن قبیله‌اند و اغلب در زمینه مطالعات تیموری، آق‌قویونلو، قره‌قویونلو و صفوی صاحب عنوان شده‌اند. رویمر قبل از تصدی مقام دانشگاهی از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۵ گرداننده آکادمی ادبیات و

علوم ماینتس Mainz بود و در همین مقام بود که ترتیب بورس تحصیلی عباس زریاب را داد. بعد از آن چندی عنوان محقق در مؤسسه باستانشناسی آلمان در قاهره یافت. درین دوره بود که به چاپ کتاب تاریخی مشهور و مهم کنزالدرر و جامع الفرز از ابی بکر دواداری دربارهٔ ممالیک موفق شد. کتاب هربرت بوسه که حاوی مقداری از استاد فارسی است هم به توسط او در سلسله انجمن آلمانی قاهره به طبع رسید.

رویمر در تأسیس مؤسسه شرقی آلمان در بیروت سهم اساسی دارد. نخستین مدیر آنجا بود میان سالهای ۱۹۶۱ - ۱۹۶۳. شعبه‌ای هم در استانبول دایر کرد. او در دورهٔ تصدی مؤسسه بیروت سلسلهٔ انتشارات معروف به *Beiruter Texte und Studien* را بنیاد نهاد. تا کنون شصت عنوان کتاب درین مجموعه چاپ شده است، همه کتابهای اساسی و ماندگار.

رویمر علاقه‌مندی خاصی به انتشارات داشت. زمانی که در ماینتس بود به انتشارات آکادمی آنجا رونقی بخشید و چند کتاب مربوط به تاریخ ایران منتشر ساخت. پس از آن سلسلهٔ بیروت را تأسیس کرد و چون سرو کارش به دانشگاه فرایبورگ افتاد سلسله انتشارات دیگری را پایه گذاری کرد که *Freiburger Islam Studien* نام گرفته است. درین مجموعه کتابهای خاطرات نویسی ایرانیان (از برت فواگنر)^۱ - اردبیل در عصر شیخ صفی (از خانم گلاتسن) - چند ترجمه از متون صوفیانه به قلم گراملیخ (مانند سوانح غزالی) نشر شده است.

رویمر در میان خاورشناسان آلمانی احترام و مرتبتی والا داشت و به کاردانی مشتهر بود. به همین مناسبت مدت ده سال (۱۹۷۴ - ۱۹۸۴) رئیس انجمن شرقشناسان آلمان بود. همچنین در تأسیس انجمن ایرانشناسان اروپا پیشگام شد. در هیأت مشاورهٔ «آکتا ایرانیکا» و دانشنامهٔ ایرانیکا و چند گونه ازین دست نشریات عضویت، مؤثر داشت.

رویمر چندین بار به ایران سفر کرد. نخستین سفرش پیش از جنگ جهانی دوم بود. پس از آن حدود سال ۱۳۳۲ به ایران آمد و چند ماهی ماند و به کتابخانه‌ها سر می‌زد و مواد تحقیقی برای کارش گرد می‌آورد. در آن زمان یکی از دانشجویان آلمانی به نام ه. هورست H. Horst که بعدها به استادی در دانشگاه ماینتس رسید در ایران بود. او زریاب و دانش پژوه و مرا با رویمر آشنا کرد. رویمر که زریاب را علاقه‌مند به تحصیل در دانشگاههای آلمان دید و تقی‌زاده هم پشتیبان و علاقه‌مند به رفتن زریاب به آلمان بود برای زریاب بورس تحصیلی تخصیص داد و زریاب به دانشگاه ماینتس رفت که رویمر در آنجا تدریس می‌کرد و در آکادمی آنجا مقام معتبری داشت. زریاب زیر نظر رویمر رسالهٔ دکتری خود را دربارهٔ عصر تیمور نوشت و چون خود را مرهون

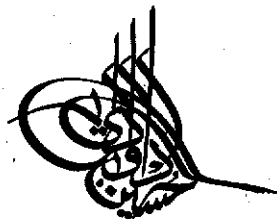
۱ - ترجمهٔ فارسی آن به قلم مجید جلیلودی اخیراً انتشار یافت.

محبتها و الطاف رویمر می دانست وقتی از تصحیح کتاب *الصيدنه فی الطب* (از ابوریحان) فارغ شد آن را با خضوع تمام به رویمر اهدا کرد و در صدر آن نوشت: «به پرفسور هانس روبرت رومر به مناسبت هفتادمین سال تولدش و خدمات پنجاه ساله اش به تاریخ ایران و اسلام» منظور آنست که رویمر از مساعدت به طالب علمان کوتاهی نداشت، چه آلمانی بودند و چه از سرزمینی دیگر.

رویمر فارسی کتابی را نیک می دانست. گواه آشنایی او با زبان، متونی است که ترجمه کرده است. کتابهای *شمس الحسن* و *شرف نامه*^۱ از آن زمره است. درین سالهای اخیر به ترجمه *ظفرنامه* نظام الدین شامی مشغول شده بود. باید دید شاگردانش کی آن را به انتشار می رسانند. از نوشته هایی که در زبان فارسی می توانید بخوانید ترجمه گفتارش درباره اهمیت اسناد در تاریخ است که با کمک هورست ترجمه و در مجله فرهنگ ایران زمین چاپ شده. در حقیقت او بود که که ذهن مرا متوجه به سیر در آفاق و ثابق و اوراق و اسناد و نوشته جات سندی کرد و بالمآل تذکار و فعالیت او را باید در نشر این گونه از آثار در زبان فارسی و برای تاریخ ایران مؤثر دانست. اگرچه علاقه مندی رویمر به استادش والتر هینتس بسیار بود به هلموت ریتر اسلام شناس نامور پیوندی علمی تر داشت. هینتس در جوانی خود به مباحث تاریخی دوره صفوی می پرداخت اما بعدها به ایران باستان و مخصوصاً زبان و تمدن ایلامی پرداخت.

دیدار با رویمر همیشه فایده بخش بود. سفرهایی با هم کرده ایم (در ایران). در چندین کنفرانس و کنگره باهم بودیم. از موقعی که دوستی او نصیبم شد یعنی چهل و چند سال پیش الی سال گذشته مجله ZDMG را که حق اشتراک سنگینی دارد برایم مشترک شده بود و منظم می رسید. بازدیدهایی که از سمینارهای شرق شناسی دانشگاههای آلمان کردم و شرح آن مشاهدات را در مجله یغما نوشتم ناشی از ترتیب دعوتی بود که او وسایلش را فراهم ساخت. آخرین بار در بهار ۱۳۶۰ دعوت کرد که به فرایبورگ رفتم. آنجا قرار بود با برت فراگتر مجموعه ای فراهم کنیم که وضع تحقیقات و مطالعات ایران شناسی را در ایران دربرداشته باشد. به آن کار موفق نشدیم زیرا تغییرات عمده در هر یک از مؤسسات پیشین روی آورد و آنچه تنظیم کرده بودیم دیگر به درد منتشر شدن نمی خورد. بازپسین همکاری او کمکی است که در تهیه چند مقاله برای سخنواره دکتر پرویز ناتل خانلری انجام داد.

۱ - برای شناختن آن مراجعه شود به گفتاری که در مجله مهر (۱۳۳۱) به مناسبت انتشار کتاب مذکور



● خوشنویسی حسین داودی به شیوه خط طبری

درگذشت حسین داودی

۱۹۲

بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۷۶ حسین داودی که سنش حدود هفتادوپنج بود در پاریس درگذشت. عضو وزارت امور خارجه بود. پیش از ورود به این وزارت خانه اگر اشتباه نکنم کارمند اداری در نخست وزیری بود. در وزارت خارجه چندی رئیس اداره روابط فرهنگی شد و سمتهای مختلفی در کشورهای خارجی یافت. از جمله چند سال سرکنسول در استانبول بود. چندی پس از آن مقام سفارت ایران در کشور افغانستان به او واگذار شد. در افغانستان محبوبیتی داشت و وجود مؤثری بود. خاندان داودی از مردم سیستان بوده‌اند و چون خودش مشهدی بود آداب سلوک با افغانان را درست می‌شناخت.

داودی تحصیل حقوق کرده بود ولی به تاریخ و ادبیات و ذوقیات دلبستگی و شیفتگی خاص داشت. خطوط خوش گذشته را می‌شناخت و به تصویر و تذهیب و تشعیر پیشینه سال، عاشقانه شناخت داشت. باسمة‌شناس بود و به بازمانده‌های کهن از هر دست به چشم بصیرت می‌نگریست. در کران تا کران جهان به سمساریها سر می‌کشید و گاهی چیزی می‌خرید و بر مجموعه خود می‌افزود.

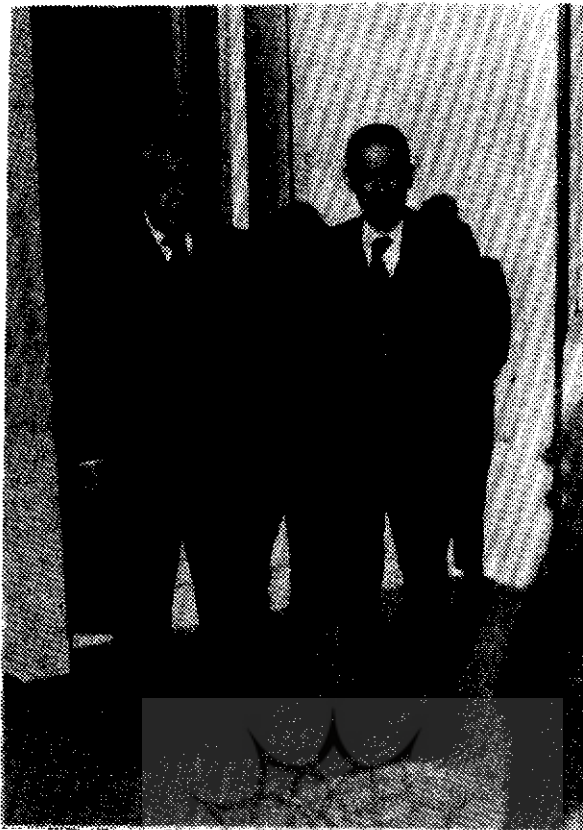
یادم است که نخستین دیدارم با او در سال ۱۳۲۴ در دفتر روزنامه داریا روی داد. داودی تا آنجا که به یادم مانده است با ابوالقاسم ارباب‌زاده (که بعدها به دکتر بیدار مشهور بود و مدیر

روزنامه بود) و محمد وکیل (مدیر روزنامه) و حسن ارسنجانی (مدیر روزنامه داریا) همدرس بود. آخرین دیدارم با داودی در سال ۱۳۷۴ در پاریس اتفاق افتاد. از استراسبورگ به پاریس آمده بودم. به او تلفن زدم که حالش را بپرسم. طبق مرسوم خود از «اوراق بودن» صحبت کرد. او را رسم برین بود که در صحبت دوستانه اصطلاحات و کلمات عامیانه و کوچه و بازار را به کار ببرد. به آپارتمانی که زندگی می‌کرد و از آن برادرش بود رفتم. نزدیک به چهار ساعت با او گذشت و از هر دری سخن رفت. مقداری از وقت به دیدن اوراق و نوشته‌ها و عکسهایی گذشت که در مدت اقامت اروپا از اینجا و از آنجا توانسته بود گردآوری کند (و آنها امروزه به چه سرنوشتی دچار شده است نمی‌دانم). از معدود دیپلماتهای همدوره خود بود که تاریخ‌دان و هنرشناس بود. مدت‌ها بود که به نقاشی انس پیدا کرده بود و به مراتبی هنرمندانه در آن زمینه دست یافته بود. غالباً سر خود را به نقاشی گرم می‌کرد. بعضی از نقاشهای خود را کازت پستالی چاپ کرده بود و برای دوستان به هدیه می‌فرستاد.

داودی روزگاری که سرکنسول ایران در استانبول بود به داد ساختمان سفارت رسید. این ساختمان مجلل را میرزا حسین خان سپهسالار وقتی که سفیر ایران در عثمانی بود (عهد ناصرالدین شاه) ساخته بود. او پس از قریب هفتاد هشتاد سال که نابسامانیهای مختلف بدان روی آورده بود آنجا را مرمت عاقلانه کرد و ساختمانی زیبا از کار در آمد. کتابخانه آنجا را احیاء کرد و کتابهایی را که از ایام سلف در زیرزمین گرد می‌خورد به در آورد و در تالاری مخصوص جا داد و نامی بلند از خود بر جای گذاشت. از کارهای ارجمندش یکی هم آن بود که مجسمه برنزی میرزا حسین خان را که از دوران سفارت آن مرحوم در انباری متروک مانده بود به تالار کتابخانه منتقل و پا برجا کرد (امیدوارم که اکنون هم بر جای مانده باشد). کتابهای باز مانده بتدریج از روزگار مشیرالدوله و معین‌الملک (محسن مشیرالدوله) و علاء‌الملک دیبا و پرنس ارفع الدوله و اسحق مفخم‌الدوله و محمود احتشام السلطنه تهیه شده بود.

داودی هر وقت سند تازه‌ای می‌یافت لطف می‌کرد و مرا از آن آگاه می‌کرد. وقتی هم که حال و حوصله‌ای یافته بود مقاله‌ای درباره اسناد مربوط به خاندانی سیستانی نوشت که در مجله بررسیهای تاریخی به چاپ رسیده است.

یادم نمی‌رود وقتی که مرا به استانبول دعوت کرد (برای بازگشایی کتابخانه) فتوکپی نسخه‌ای از «بازنامه» منظوم از عصر تیموری را که در کتابفروشیهای آن شهر به دست آورده بود به من داد و گفت می‌باید متن خوبی در موضوع خود باشد. سزاوارست نسبت به چاپ آن اقدام شود و آن همان متنی است که با همکاری دوست در گذشته دانشمند رضا ثقفی در «نامواره» چاپ شده است.



● ایرج افشار با حسین داودی

۱۹۴

در دورهٔ سفارت در افغانستان به جلب قلوب همزبانان و نشر مطبوعات ایران و نیز احیاء و ایجاد کتابخانه در سفارت کابل که مؤید دوام و بسط روابط فرهنگی میان فضلالی مملکت می‌بود، کوشش مستمری - با مباشرت مرحوم حسین خدیو جم - مبذول کرد.

مجموعهٔ کتابهای چاپی که داودی در تهران گردآورده بود با درگذشت او به کتابخانهٔ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی واگذار شد. اینک متن یکی از نامه‌های او. یادش پایدار باید - جمله یاران چون خیال از پیش ما برخاستند/ ما خیال یار خود را پیش خود بنشانده‌ایم.

پاریس

چهارشنبه ۲۴ دیماه ۱۳۷۶

دوست بسیار ارجمندم، خط آفتاب نُقَط بهر رنگی که باشد خوش است، مخصوصاً که محبت دوست را همراه داشته باشد. از صلابت خط چنین برمی‌آید که الحمدلله فتوری در قوت مزاج حاصل نشده است، بعکس ارادتمند بر اثر ضعف و پیری دست به قلم کند شده و چهار ستون بدن نشست کرده. از ستون پنجم چه عرض کنم که پشت سر مرده سخنی نمی‌توان گفت. امیدوارم بتوانم هرچه زودتر عکس اسناد مورد نظر را بفرستم زیرا متأسفانه و با اندوه بسیار ده روز پیش بیژن معزی با سگتهٔ قلبی از دنیا رفت. با خانم ایشان که مقیم نیس هستند تلفونی صحبت کردم که فتوکپی اسناد را هر چه زودتر بفرستند که یادگار بسیار خوبی برای خانوادهٔ آنان

خواهد بود و انشاءالله حضرت بیات که نام نامیشان همانند شوالیه‌های اروپاست در این کار مانند سایر آثار خود موفق باشند^۱.

در مسافرت آتیّه به پاریس فراموش نفرمائید که وعده فرمودید خانه ما را مزین بفرمائید و مدت اقامت را نزد ما بگذرانید. یادداشت‌هایی از گذشته که صرفاً جنبه ادبی و تاریخی دارد تهیه کرده‌ام که انشاءالله بحضورتان خواهم فرستاد، مخصوصاً یادداشت‌های سفر چین و الواح قبور مسجد هانگ چو که یکی دو تا از آنها را آقای دکتر [غلامرضا] ستوده مطالعه فرموده‌اند و مخلص موقعی که این الواح را از زیر خاک که در می‌آورند در مسجد بودم و عکس برداری کردم که مکمل تاریخ مسجد هانگ‌چو در چین خواهد بود و همچنین مطالبی در مورد افغانستان و ترکیه که در این آخر عمری حیف است ناگفته بماند

ارادتمند دائم السلام، حسین

ایران‌شناسی و ایرانیان

به روی جلد شماره اول مجلد ۲۸۵ مجله ژورنال آسیاتیک (Journal Asiatique) (از آن سال ۱۹۹۷) می‌نگریستم. در آن به سه نام ایرانی برخوردیم و توجهم به این نکته معطوف شد که چه تحول عظیمی در ایران‌شناسی بر ما ایرانیان روی داده است. جز آن متوجه شدم که ایران‌شناسی ایرانیان چگونه در میدان شرق‌شناسی جهانی راه پیدا کرده است، یعنی نفوذ کرده است. تا سی سال پیش نام ایرانی در مجله‌های شرق‌شناسی به ندرت و هر چند سال یک بار دیده می‌شد. اما اکنون در بسیاری از مجله‌های مربوط به تحقیقات شرقی نام ایرانیان به کثرت و تکرار مشهودست.

در همین شماره از ژورنال آسیاتیک نخست نام محمد تقی دانش پژوه دیده می‌شود و آن به مناسبت مقاله‌ای است که شارل فوشه کور استاد نام‌آور و انسانی مرام فرانسه درباره دانش پژوه نوشته و از دانش پژوه تحسین و ستایش کرده است. این مقاله همراه مقاله‌ای است که ماکسیم رودنسن درباره فرانسیسکو گابریلی مستشرق بسیار مشهور ایتالیایی نوشته است.

ایرانی دیگر که نامش روی جلد این مجله چاپ شده محمدعلی امیرمعزی است که مقاله‌ای به همراهی س. اشמיד درباره شیعه دوازده امامی نوشته است.

سومین ایرانی که نوشته‌ای از او درج کرده‌اند محمد مگری است. او در مطالعات مربوط به زبان‌شناسی کردها کار می‌کند. ایشان موقعی که در ایران زندگی می‌کرد و در انجمن ایران‌شناسی

۱ - اشاره است به اسناد مهم متبادله میان معزالدوله حاکم ارومیه با قنصل روس درباره مسائل مرزی و

عضو بود مقالات خود را با نام محمد کیوان پور مکرری امضاء می‌کرد.
باری ایرانشناسی به دست ایرانیان، آرام آرام در انتشارات علمی اروپا جای خود را باز کرده
است. مبارک باد.

جغرافیای تاریخی ایران

در نگارش جغرافیایی تاریخی ایران به روش علمی و مستند چند خاورشناس نامور و
زبردست پیشگام بوده‌اند: مارکوارت و شوارتز (هر دو آلمانی)، بارتولد (روسی)، لسترنج
(انگلیسی)، مینورسکی (روسی مقیم انگلستان) و کراچوکوفسکی (شوروی) و در دوران اخیر
بازورث (انگلیسی) و روهربورن (آلمانی)...

جغرافیای تاریخی همچون چارچوب است و تاریخ لنگه در تاریخ دانستن و تاریخ نوشتن
درست ملازمه دارد با جغرافیای تاریخی آشنا بودن. تاریخ بر پاشنه چارچوب خود می‌تواند آرام
و آسان گردش کند.

تألیفات خاورشناسان مذکور در فوق غالباً ترجمه شده است و ضرورتی نیست که تجدید
گفته بشود. نکته‌ای که موجب نگارش این چند سطر شد دیدن ترجمه انگلیسی کتاب بارتولد
روسی به انگلیسی است که در سال ۱۹۸۴ نشر شده است و ندیده بودم. امروز در کتابخانه
پژوهشی دانشگاه لوس آنجلس دیدم.

بارتولد (۱۸۹۶-۱۹۳۰) تحقیقی دارد به روسی به نام *Irania Istosriko-geograficheskii obzros*
نخستین بار در دهه دوم قرن بیستم انتشار یافت و چند سال بعد ترجمه روزنامه نویسانه‌ای از آن
توسط مرحوم حمزه سردادور صفوی در تهران انتشار یافت (۱۳۱۰). اینکه عرض می‌کنم
ترجمه روزنامه نویسانه است به مناسبت تلخیصها و کنار گذاشتن حواشی است که مترجم در آن
روزگار نقل همه مطالب را برای خوانندگان عادی مفید نمی‌دانسته است.

بارتولد خاورشناس زنده‌ای بود. قسمی مهم از تحقیقاتش در زمینه تاریخ و فرهنگ سرزمین
ماوراءالنهر است. اعظم و اهم آنها کتاب مشهور ترکستان است که مینورسکی آن را به انگلیسی
ترجمه کرده و در مجموعه اوقاف گیپ چاپ شده است. مرحوم کریم کشاورز هم از روسی به
فارسی ترجمه کرد. کتاب «انکشاف آسیای» او را مرحوم فتحعلی خواجه‌نوریان به فارسی
شکسته بسته‌ای در آورده است و سزاوار است که ترجمه دیگری از آن انجام شود.

بارتولد از سال ۱۹۰۱ مطالعات خود را درباره ماوراءالنهر و به اصطلاح جغرافیا دانان
اروپائی «آسیای مرکزی» آغاز کرد و به قول بازورث همانطور که انگلیسها به تجسس در احوال
سرزمین هندوستان می‌کوشیدند روسها تفحص در تاریخ و فرهنگ آسیای مرکزی را ضروری

می دانستند. طبعاً استوار ساختن پایه‌های استعمار مرتبط می‌بود به دانا بودن و آگاه شدن بر تاریخ و جغرافیای سرزمینی که باید مستعمره بشود.

بارتولد چندین سفر به آسیای مرکزی رفت و مواد و اطلاعات مورد نیاز را گرد آورد و به نگارش تألیفات خود درباره آسیای مرکزی پرداخت. کتابهای مذکور در فوق و رساله‌های تاریخ مختصر ترکستان، تاریخ Semisechye، احوال میرعلی شیرنوائی و تاریخ اقوام ترکمن که هر پنج را مینورسکی و همسرش به انگلیسی ترجمه کرده‌اند. از کتابهای دیگرش تاریخ ترکان آسیای مرکزی است. مجموعه آثار او را به نام Sochineniia در نه مجلد میان سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ در هفت هزار صفحه چاپ کرده‌اند.

بهر تقدیر بارتولد ضمن آنکه به تاریخ ماوراءالنهر می‌پرداخت دریافت که اساس قدرت فرهنگی و فکری آن منطقه مدنیت ایرانی است. پس به تألیف دو کتاب «ایران، طرح تاریخی» و «جغرافیای تاریخی ایران» پرداخت. کتاب اولی به انگلیسی ترجمه شده و در سال ۱۹۳۹ در بمبئی به چاپ رسیده است.

بارتولد در کتاب جغرافیای تاریخی ایران دور از تعصب و سیاست، قلمرو واقعی جغرافیایی تاریخی ایران را در نظر گرفته و فصول زیر را نوشته است: باکتریا، بلخ و طخارستان، مرو و حوضه مرغاب، هرات و حوضه هریرود، سیستان و بخش جنوبی افغانستان و بلوچستان، خراسان، قومس و گرگان، ری و همدان، قهستان و کرمان و مکران، فارس، اصفهان و کاشان و قم، لرستان و خوزستان، کردستان و بین‌النهرین، منطقه جبال شمالی همدان، آذربایجان و ارمنستان، گیلان و مازندران.

ترجمه انگلیسی را Svat Soucek انجام داده و با زورث محقق و مورخ عالم انگلیسی (مؤلف کتابهای تاریخ غزنویان و سیستان و از مدیران دائرةالمعارف اسلام) آن را تجدید نظر کرده و حواشی و یادداشتهای ضروری کتابشناسی بر آن افزوده است. عنوانش چنین است *A Historical Geography of Iran*. (Princeton/ 1984) همایون صنعتی‌زاده این کتاب را به فارسی ترجمه کرده و نشر شده است.

نسخه ۶۹۸ حدائق السحر

در فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف گرانقدر احمد منزوی، جلد سوم صفحه ۲۱۳۴ به بعد نسخه‌هایی از کتاب مشهور حدائق السحر تألیف رشید وطواط معرفی شده است. قدیمی‌ترین نسخه کتاب مذکور در آنجا مورخ ۷۱۶ متعلق به مجموعه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است.

در فهرست کتابخانه غازی خسرو بیک (در سراپوو) که جلد چهارم آن اخیراً به اهتمام مؤسسه الفرقان انتشار یافته (۱۹۹۸) نسخه‌ای از کتاب مذکور معرفی شده است که تاریخ کتابت آن را ۶۹۸ قید کرده‌اند.

علاقه‌مندان به چاپ کتاب مذکور حتماً می‌باید عکسی از این نسخه قدیمی به دست بیاورند.

تاریخ و تازگی در شعر

خسرو احتشامی از شاعران نامور خطهٔ بختیاری است که آوردن انواع تازگیها را در شعر بایسته می‌داند. چند سال پیش این شعر او را که «ویرانی» نام داشت و احمد میرعلایی معرفی خوبی از آن نوشته بود، خواندم و نگاه داشتم. برای آنکه ایرانشناسان خارجی کنونی از تحولات امروزی در شعر کهن آگاه شوند آن را در اینجا درج می‌کنم.

پیر احساس هوای غزلی در سر داشت	چسپق چینی دلباختگی را برداشت
شعلهٔ صاعقهٔ خاطره کبریت کشید	گل توتون خزان خندهٔ خاکستر داشت
ترمهٔ طاقچه پوش رف اندیشه هنوز	قدح مرغی دیدار تو را باور داشت
لاله در هالهٔ مردنگی لعلی می‌سوخت	چین پیراهن آویز شعاع زر داشت
سرخس قوری گلدار حضوری نمناک	آبسی کاسهٔ کشمیر غروری تر داشت
حقهٔ دختری احلام ضیافت می‌دید	نی کیکم نفس سوخته بی مجمر داشت
شمعدان در هوس زرد زری پنهان بود	بسانوی آینه از نقده به سر چادر داشت
در بالا روی رنگین ارسی بی‌فصل	باغی از اطلسی و کوکب و نیلوفر داشت
بتهٔ سفره قلمکار شراع شیرین	قنایق قاشق شمشاد شط شکر داشت
کوزهٔ بارفتن قهقهٔ برفابی	تنگ گندن عطش آتشی از خلر داشت
لوحهٔ کاشی دیوار زبان زینت	سینی کندهٔ میشوار خط زیور داشت
زورق قباب قلمدان سفر بی‌سویی	بسا پر پاروی تذهیب به بیسوتر داشت
ظهر در چله تب حوصلهٔ هفت دری	وقت سرریز شدن حوضچهٔ مرمر داشت
دست دلبر همه گلزخمه و از شوق دراز	تار یحیی لب خاموش نواگستر داشت
رقم بندهٔ درگاه ولایت عباس	آب خورشید به جوی هنر خنجر داشت
دستهٔ نقره‌ای سوزنی ساچمه‌زن	طرح مردانگی طایفه را از برداشت
کلهکشان را به تماشای زمین می‌آورد	گوش دروازه ز گل میخ هزار اختر داشت
قلعهٔ قصه من خلوت افسانهٔ من	که به هر پرده پریزاده‌ای افسونگر داشت
کهرش زین طلاکوب و رکاب سیمین	فزش یال زماهوت و سم از تندر داشت

مادیانش جل آماگل کشکولی باف
چامه را بر سر هر طره عقابی چوین
پشت بام از گذر قاصدک و کاغذباد
خوابم از دیده که دزدیده که این قصر غریب
دیده بانش هدف نادره در منظر داشت
نامه را بر سر هر کنگره ای کفتر داشت
گله در گله پرستوی پیام آور داشت
آسمان دگر و مهر و مهی دیگر داشت

× × ×

من همان کودکم ای شادترین شهر فرنگ
باورم نیست که در سینه این تپه خاک
چه شد آن پنجره هایی که به رؤیا در داشت
تویی آن خانه که فرهنگ مرا در بر داشت

سرکی، پهلوی شناس ایتالیایی

در شعبه ایرانیستیک فرهنگستان اطریش (وین) با دکتر کارلو سرکی ایرانشناس ایتالیایی آشنا شدم. به نسبت جوان است. شاگرد استاد مشهور زبانها و فرهنگ و ادیان باستانی ایران نیولی بوده است و امروز خود متخصصی نامورست. سرکی فارغ التحصیل از دانشگاه ناپولی و همذوق استاد خود در رشته ایرانشناسی است.

زمینه اصلی کارش زبان پهلوی است. اکنون یک سال است که در شعبه مطالعات ایرانی آکادمی اطریش در پروژه گردآوری نامهای خاص در زبان پهلوی اشتغال همکاری دارد. پروژه مذکور را مایرهوفر بنیاد نهاده است و زیر نظر خود دارد. سرکی مانند اغلب متخصصان ایرانشناسی اروپایی در رشته ای که کار می کند آگاه است. هم کتابها و مقالات و مجلات و منابع کار خود را می شناسد و هم مطلع است که در گذشته که ها بودند و اکنون چه کسانی هستند و چه کرده اند و چه می کنند. امید می ورزید سال آینده بتواند سفری نو به ایران داشته باشد. پیش ازین دو بار به ایران سفر کرده بوده است.

نام ابواب و فصول در متون

اکنون در تقسیم بندی یک کتاب معمولاً کلمه های فصل، بخش، باب، گفتار به کار می رود. همین اصطلاحات در متون پیشینیان هم دیده می شود ولی در آن کتابها اصطلاحات متعدد دیگر مانند رکن، قسم، مجلد، اصل هست که به تدریج از استعمال روزمره خارج شده است.

جزین بعضی از پیشینیان می کوشیده اند اصطلاحات به کار آمده در تقسیم بندی کتابشان با نام کتاب مناسب و توازن اصطلاحی داشته باشد. مثلاً لطفعلی بیگ آذر اجزاء کتاب آتشکده را به شعله، مجمره، اخگر، فروغ، شراره، پرتو تقسیم بندی کرده است. در عقول عشره تألیف قشقال امی براری اصطلاحات عقل، فهم، فراست، کیاست دیده می شود که هر یک از آنها را با اسم کتاب

مناسبتی تام هست. اجزاء کتاب ضیاء العیون منظر عنوان دارد. درروضات الجنات تاریخ هرات کلمات روضه و چمن در تقسیم‌بندی به کار رفته است. مؤلف بوستان خیال کلمات بهار، گلستان، گلزار را آورده است.

شاید همین چند مثال گویای بیان مطلب است. به گمان من موضوعی است که می‌باید بطور تخمین از روی هزار متن به پژوهش و تجسس معین شود که صورت «بسامدی» اصطلاحات چه کلماتی خواهد بود و ازین طریق در یافت که تاریخ تحول در تقسیم‌بندیها چه بوده است. این کار می‌تواند موضوع رساله فوق‌لیسانس کتابداری بشود.

چون مقداری از اصطلاحات را گاه به گاه یادداشت کرده‌ام آنها را به نظم الفبایی درینجا برای

آغاز کار به چاپ می‌رساند:

گلزار: بوستان خیال	صحیفه: عالم آرای عباسی	آرایش: مرآة العالم
گلستان: بوستان خیال	شرفنامه بدلیسی	اخگر: آتشکده آذر
گلشن: بوستان خیال	صحیفه شاهی	اصل: الرسالة العلیة
لطیفه: درالعلوم	صف: تذکرة نصرآبادی	باب
لمعه: سراج المنیر	طبقه: صحیفه شاهی	بخش
لوح: کشف المراد	طرز: طراز الانشاء	بهار: بوستان خیال
مبحث:	طریق: تحفة المؤمنین	بیان
مبنا: فرهنگ سنگلاخ	عقل: عقول عشره	پرتو: آتشکده آذر
مجلد:	عنوان: صحیفه شاهی	تشخیص: تحفة المؤمنین
مجمره: آتشکده آذر	فاتحه: مجالس المؤمنین	جزو
مجلس: مجالس المؤمنین	فائده: بدایع العمل	جستار
مشکوة: ابواب الجنان	فتح: حدیقة الصفا	جلد
مطلب: ابواب الجنان	فراست: عقول عشره	چمن: روضات الجنات
مطلع	فروع: آتشکده آذر	حرف: صحیفه شاهی
معرفت	فصل: تحفة المؤمنین	دستور: تحفة المؤمنین
مقاله	فن	دفتر: فروغستان
مقاله: ذخیره خوارزمشاهی	فهم: عقول عشره	دفعه: فروغستان
عالم آرای عباسی	قانون: اخلاق همایون	دوحه: حدیقة الصفا
رشحات عین الحیات	قسم: تحفة المؤمنین	رکن
مقصد: رشحات عین الحیات	صحیفه شاهی	روضه: روضات الجنات

نمایش: مرآة العالم	کتاب: ذخیره خوارزمشاهی	حدیقه الصفا
نوع: صحیفه شاهی	کلمه: صحیفه شاهی	سطر: صحیفه شاهی
	کیاست: عقول عشره	شراوه: آتشکده آذر
	گفتار: ذخیره خوارزمشاهی	شعله: آتشکده آذر

انواع نسخه خطی

«اصول کتابه البحت و قواعد التحقیق» کتابی است تألیف د. مهدی فضل‌الله که در سال ۱۹۹۳ توسط «دارالطلیعه للطباعة والنشر» در بیروت انتشار یافته است. از قبیل کتابهایی است که درین چند سال اخیر به نام «روش تحقیق» و نظایر آن در زیان فارسی برای آموزش در دانشگاهها انتشار می‌یابد.

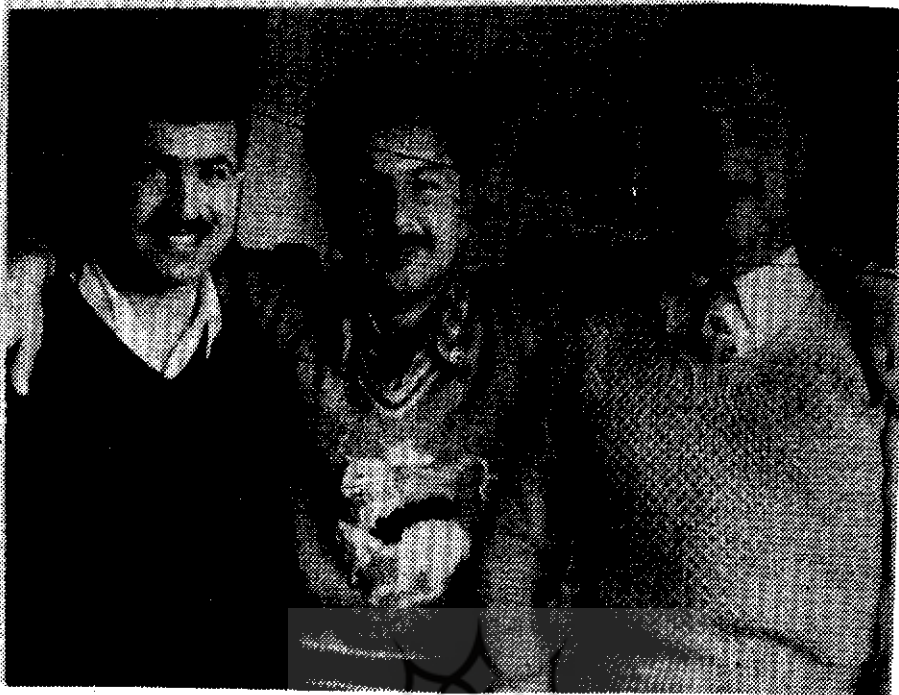
کتاب فضل‌الله در هشت فصل است. فصل هشتم آن «المخطوطات و قواعد تحقیقها» عنوان دارد. آنچه ازین مبحث قابل دقت نظر بود تقسیم‌بندی مؤلف از انواع نسخه‌هاست و نقل آن برای علاقه‌مندان به این رشته فایده بخش است:

- ۱- المخطوط الاصلی، یعنی نسخه مادر. آن است که به خط مؤلف باشد.
- ۲- النسخه المصدقه، یعنی نسخه‌ای که با نسخه اصل منطبق باشد.
- ۳- النسخه الموثقه، یعنی نسخه‌ای که حرف به حرف از روی نسخه اصل کتابت شده باشد.
- ۴- النسخه المسموعه، یعنی نسخه‌ای که در بر مؤلف قرائت شده باشد.
- ۵- النسخه المنسوبه، آن نسخه‌ای است که بعد از عصر مؤلف کتابت شده باشد ولی دارای اجازات باشد.
- ۶- النسخه السقیمه، آن نسخه‌ای است که بعد از عصر مؤلف کتابت شده باشد و در آن اغلاط باشد.
- ۷- النسخه المعیبه، آن نسخه‌ای است که معایبی دارد از نوع افتادگی اوراق اول و مقدمه و تاریخ کتابت و ریختگی و تقدیم و تأخیر صفحات.

وصیت محجوب

از پایان یادداشت مربوط به «یادداشت‌های محجوب» که در شماره ۲ بخارا (ص ۱۱۱) چاپ شد این عبارت ساقط شده است:

«این وصیت‌نامه را در کمال عقل و اختیار در روز دوشنبه ۲۸ اسفند ماه سال ۱۳۷۲ موافق نوزدهم ماه مارچ ۱۹۹۴ در شهر لس آنجلس به خط خود نوشتم. محمدجعفر محجوب.



۵ از راست: زمان زمانی - سیاوش کسرایی و رضا ثقفی (اوایل دهه ۱۳۳۰)

سه نامه از سیاوش کسرایی

در روزگار جوانی، سیاوش کسرایی از دوستانی بود که میانمان بحث و گفتگوی ادبی دامنه می‌گرفت. او در حلقه شاهنامه‌خوانی که محمدجعفر محجوب گرداننده بود مشارکت می‌کرد. از او سه نامه دارم که یادگار آن روزگاریها و در بردارنده احساسات دوستانه اوست. چاپش را برای کسانی که در احوال او مطالعه خواهند کرد سودمند دیدم.

×××

برادر عزیزم ایرج (بگذارید شما را اینطور بنامم چون من هم برادری با این نام دارم که اکنون در زندان به سر می‌برد و مطمئن باشید زندانی شرافتمندی است و من با این جمله یک دلتنگی خودم را آرامش می‌دهم).

پس از آنکه شهر ما را از نزدیک دیدید قبول خواهید کرد که در این شهرهای یغما شده فقط یک رفیق خوب و یک کتاب عالی می‌تواند برای خاطرهای آشفته تسکین باشد و اتفاقاً این هر دو را شما به من لطف کرده‌اید: نادر^۱ که قرار است برادر هر دومان باشد و «بهترین اشعار»^۲ (که با

۱ - مهندس نادر افشار برادرم که با سیاوش و رضا ثقفی در اصل چهار بودند و آن روزگار محل کارشان بابلسر بود.

بدترین چاپ ممکنه به چاپ رسیده بود) و این نه برای آن است که دندان اسب پیشکشی را شمرده‌ام بلکه حیف می‌دانستم و اصولاً برای شعر حیف می‌دانم که زشت به چاپش برسانند. به تهران که نمی‌توانم بیایم. در این شهر هم هیچ چیز نیست که بتواند سبب شود من از خجالت شما بیرون بیایم و اگر تأخیری در نامه‌ام شده فقط از این لحاظ بود که شاید بتوانم کاری بکنم که متأسفانه نشد. گرچه می‌دانم که شما هیچگونه توقع و انتظاری ندارید. فقط امیدوارم که با کمک نادر بتوانیم مقداری پرتقال بفرستیم که آن هم می‌ماند برای فرصت بیشتر. چون نادر فرصت زیاد ندارد. در هر صورت فعلاً چیزی دست شما را نمی‌گیرد.

باز شنیده‌ام که «گوسفندی برد این گرگ مزور همه روزه و این بار شیر ما جناب آقای کیوان^۱ را هم برده‌اند. لطفاً اگر از ایشان خبری دارید برایم بنویسید متشکر می‌شوم موقع را مغتنم دانسته سلام آقای ثقفی^۲ را نیز خدمتتان ابلاغ می‌کنم.

خواهش می‌کنم از طرف من عرض ارادتم را خدمت جناب آقای شهیدی^۳ ابلاغ فرمائید و از ایشان بخواهید باز هم گاهی دست شما پیرمردها را بگیرند و از این طرفها بیاورند و یاد ما هم باشند.

در انتظار نامه شما

سیاوش ۳۲/۹/۱۸

× × ×

شنبه ۲ مهر

ایرج عزیزم اگر بدانی که شادبها وقتی بدون انتظار قبلی به آدم رو می‌کنند چقدر انگیزاننده‌تر هستند می‌توانی اثر نامه‌هایی را که گاهگاهی از گوشه‌های مختلف این دنیا برای من فرستاده‌ای بدانی. تو به علت فعالیت‌های گوناگون و آثاری که در نشریات مختلف داری نمی‌توانی از یاد بروی و من دورادور اما خیلی از نزدیک تحقیقات جسته گریخته ولی دانشمندانه ترا نگاه و تحسین می‌کنم. ولی هر چه می‌اندیشم نمی‌توانم بفهمم که چه چیزهایی مرا به یاد تو می‌اندازد و درست در مواقعی که هیچ انتظار یادآوری و اظهار لطف ترا ندارم خبری از خودت به من می‌رسانی.

ایرج جان، راستی خیلی ممنونم زیرا در روزگار ما که به قول شاعر

۲ - گردآوری حسین پژمان. اشاره به نسخه‌ای است که به سیاوش تقدیم کرده بودم.

۲ - رضا ثقفی

۱ - مرتضی کیوان

۳ - جمال‌الدین شهیدی وکیل دادگستری که از دوستان من ولی پانزده سالی مسن‌تر از من بود و با او سفری به بابلسر رفته بودم.

تو هم در آینه مفتون حسن خویشتنی
 زمانه ایست که هر کس بخویش مشغول است
 این گونه محبتها خیلی جایز خالی است و مغتنم.
 خوب مثل سوزن طلا، مسکو و هلسینکی و استکهلم و کپنهاگ و امستردام و پاریس و... و
 را به برن دوختی. خیلی دلم میخواست نتایج این دوخت و دوز را هر چه زودتر بشنوم یا
 بخوانم.^۱

ایرج جان، من مدتی است (یک ماه است) که از اداره کذائی بهداشت رفته‌ام. البته زمان^۲ نیز
 با من به بانک ساختمانی آمده - در آنجا قسمت آمار و انتشارات را به من داده‌اند. می‌دانم
 همانقدر که چند سال پیش خدمت من در بهداشت تعجب‌آور بود حالا کار من در بانک
 ساختمانی نیز همانقدر حیرت‌انگیز است. چه کنم ایرج جان، فعلاً دنباله‌روی از همان مجهول
 مطلقى که تو به آن اشاره کرده‌ای مرا بی‌سامان به هر گوشه‌ای برای به دست آوردن روزی و قوت
 لایموت می‌اندازد، تا بعد.

ولی پیغام ترا به همه و مخصوصاً کمال^۳ بی‌مثال خواهم رساند - دل جوان ترا در رباعی
 عبید دیدم و اینک با یک دو بیتی از خودم اشتیاقم را به دیدارت عرضه می‌کنم.

تو بی من تنگدل، من بی تو دل‌تنگ
 جدائی بین ما فرسنگ، فرسنگ
 فلک دوری به یاران می‌پسندد
 به خورشیدش بماند داغ این ننگ.

قربان ایرج جانم می‌روم.
 سیاوش

× × ×

ایرج جان

اول که خبر رفتنت را از این و آن شنیدم گفتم که فلانی هم حق دوستی را فرو گذاشت و حتی
 تلفنی هم به ما نگفت تا اظهار مسرتی کنیم و به گلایه می‌خواندم: «دلبر برفت و دلشدگان را خبر
 نکرد.» اما نامه مهرآمیزت نشان داد که «کاری که کرد دیده ما بی‌نظر نکرد.»

۱ - سفری است که در سال ۱۹۶۰ برای رفتن به کنگره شرق‌شناسی در مسکو انجام شد.

۲ - زمان / زمانی / نقاش / نامور که اکنون در لوس‌آنجلس اقامت دارد.

۳ - مهدی کمالیان

بله بیخود نیست که ما دورادور دوستت می‌داریم. ایرج جان، تو هر چه دورتر می‌شوی بیشتر جلوه می‌کنی. یعنی انسانیت توست که جلوه می‌کند و تو به قول آن بزرگوار از زمره دوران در حضوری. و خلاصه از اینکه در بلاد غربت یاد این غریب در وطن می‌کنی سپاسگزارم و امیدوارم که این سفر برای چشمهای گرسنه ما پر برکت باشد و ما باز خوشه‌چین خرمن تو باشیم. به کوری چشم آنها که ترا در اینجا نمی‌توانستند در کنار کتاب ببینند، حالا خودت را تو اقیانوسش غرق کن.^۱

شعر تازه‌ای ندارم، دارم دو بیتی‌هایی که در چند سال اخیر صادر کرده‌ام راس و ریس می‌کنم شاید به جایی برسد - نادر را در مجلس ترحیم بچه توران میرهادی (خمارلو) دیدم. حتماً شنیده‌ای که سیل مصیبت‌هایی در شمال به بار آورده و از جمله از خانواده فوق پنج تن را ربوده است. با نادر مدتی درباره آن جناب صحبت نیکو رفت. می‌دانم که ما را باز از احوال آن صفحات بیخبر نخواهی گذاشت. قربانت می‌روم.

سیاوش ۱۳۴۲/۸/۸

قوام السلطنه که بود

پس از مهدی داودی (برادر ناتنی مرحوم ابراهیم پورداود) که در سال ۱۳۲۶ کتابی در احوال قوام السلطنه نوشت، در سال ۱۳۶۵ آقای جعفر مهدی‌نیا کتابی در سرگذشت آن رجل صاحب نام تألیف کرد. بعدتر کتابی شایسته خواندن به قلم آقای باقر عاقلی انتشار یافت که حاوی اطلاعات خواندنی است.

همه نویسندگان سرگذشت قوام السلطنه، چه این سه مؤلف و چه افرادی مانند مهدی بامداد که مقاله ماندنی در احوال او نوشته‌اند بیشتر به دوران شهرت قوام السلطنه و سالهای زمامداری او پس از کودتای ۱۲۹۹ و بالآخره پس از شهریور ۱۳۲۰ و مخصوصاً دوره با افتخار و مهم کشورداریش به هنگام پیشامد قضیه آذربایجان می‌پردازند. اینان کمتر دنبال آن بوده‌اند که اطلاعاتی از آغاز جوانی قوام به دست آورند. درحالی که نشانه‌های بزرگی و تواناییهای سیاسی رجال معتبر را می‌باید در روزگاران جوانی آنان نیز جستجو کرد. از جمله در مورد قوام السلطنه این دو مورد را که در خاطر من مرکوز شده است از دو کتاب خاطرات نقل می‌کنم. شاید آقای عاقلی را در چاپ بعدی کتاب فایده بخش باشد.

۱ - اشاره است به کنار گذاردن من از کتابخانه ملی و رفتن به فهرست‌نویسی کتابهای فارسی به کتابخانه

اعتماد السلطنه در ۴ جمادی الاول ۱۳۱۳ می نویسد «امروز صبح چون لقب قوام حضوری را برای پسر معتمد السلطنه گرفته بودم با معتمد السلطنه محض اظهار امتنان منزل من آمده بودند» (ص ۱۱۸۳).

عین السلطنه در مطالب مربوط به شنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۶ نوشته است: محتشم السلطنه را از ارومی و کمیسیون سرحدی برای وزارت داخله خواسته‌اند. در اینجا به هر کس حتی دبیر حضور و خود دبیر الملک تکلیف کردند قبول نکرده، چه رسد به کسانی دیگر». این خبر مربوط به دورانی است که هنوز قوام السلطنه لقب نگرفته بود، یعنی اوائل مشروطه.

در کتاب عین السلطنه موارد زیادی راجع به قوام السلطنه زمانی که لقب «دبیر حضور» داشت مندرج است.

خط عربی گوته

گفته شاعر آلمانی نوشتن خطوط عربی و فارسی را می دانست. اخیراً در مؤسسه الفرقان عکس خط او را که بسم الله الرحمن الرحیم نوشته است دیدم و این است آن:

۲۰۶

فهرستنامه مقالات مربوط به نسخه‌های خطی

نسخه‌های خطی اسلامی، از زمانه که تحقیقات شرق شناسی و مخصوصاً مطالعات مربوط به ملل اسلامی به توسط شرق شناسان شروع شد به چهار طریق شناسانده شده است: الف) بوسیله کاتالگها و یا فهرستهای دستی اجمالی که برای کتابخانه‌های مختلف انتشار یافته.

اکنون محققان برای دستیابی به معرفی نامه‌های نسخه‌هایی که درین فهرستها شناسانده مشکلی ندارند زیرا کتاب بیژگین و همچنین راهنماهایی که توسط هویزمان Heuisman و کورکیس عواد K. Awwad و مقدمه F. Sezgin برای فهرستهای نسخ عربی و کتابشناسی خود من برای فهرستهای نسخه‌های زبان فارسی تهیه شده است در دست است. از آنها می توان کاتالگها را شناخت و به وسیله کاتالگها به شناسایی نسخه‌ها پرداخت.

ب) بوسیله مقاله‌های تحقیقی یا متفردات monographie که خاص معرفی یک تک نسخه یا چند نسخه نوشته شده و آن مقاله‌ها در مجله‌ها و نشریه‌های زبانهای مختلف از قرن گذشته تا کنون چاپ شده است. فهرستی ازین نوع مقاله‌ها آنچه به زبانهای اروپایی است در Index Islamicus و آنچه به زبان فارسی است در «فهرست مقالات فارسی» آمده است. برای زبان

سلسله‌نامه‌ی مجله‌ی الحفظ والترجمه

● خط‌گفته شاعر آلمانی

۲۰۷

ترکی هم در دوره کتابشناسی مقالات ترکی که کتابخانه ملی ترکیه منتشر می‌کند مندرج است. ولی پراکندگی این منابع برای محققان نسخه‌شناسی و فهرست‌نگاران دشواریهایی به وجود آورده است. بعلاوه از کتابشناسی مذکور مراجعه‌کننده فقط به عنوان مقاله و نام نویسنده و جای نشر آن مقاله پی می‌برد و به مراجعه‌کننده هیچ اطلاعی در زمینه مشخصات و Codicology نسخه داده نمی‌شود. محقق ناچارست برای هر مورد به مجله یا نشریه‌ای که مقاله مورد ذکر در آن به چاپ رسیده است مراجعه کند تا دریابد نسخه مورد معرفی از چه قونی است و چه میزاتی دارد و در کدام کتابخانه محفوظ است.

جزین چون هنوز فهرستنامه‌ای از مقالات به زبانهای عربی و اردو برای نشریات ادواری آن دو زبان در دست نیست محققان نمی‌توانند معرفی‌نامه‌های منتشر شده درین زبانها را به آسانی بشناسند.

خوشبختانه چندی است مدیریت کتابخانه الفرقان (لندن) درصدد برآمده است به تدریج فتوکپی مقاله‌های مربوط به نسخه‌های خطی مندرج در مجله‌ها را فراهم سازد.

ج) بوسیله معرفی نسخه‌ها در مقدمه‌هایی است که مصححان متون اسلامی چاپ شده ذکر کرده‌اند. البته چنین کاری در همه چاپها نشده. مثلاً متونی که در قرن گذشته در بلاد هند و مصر و عثمانی و ایران چاپ شده فاقد معرفی نسخه‌های مورد استفاده است. ولی از اوائل قرن

چهاردهم معمولاً مصححان دقیق و پای بند به روش علمی در پیشگفتارها نسخه‌هایی را که زمینه تصحیح متن قرار می‌دهد به اجمال شناسانده‌اند. البته بعضی از این نسخه‌ها در کاتالگها یا مقاله‌ها ممکن است معرفی شده باشد، اما بسا نسخه‌هایی که مصحح از گوشه و کنار کتابخانه‌های دور افتاده و بی‌فهرست و یا مجموعه‌های خصوصی به دست آورده است و معرفی دیگری از آنها جز در همین مقدمه‌ها وجود ندارد.

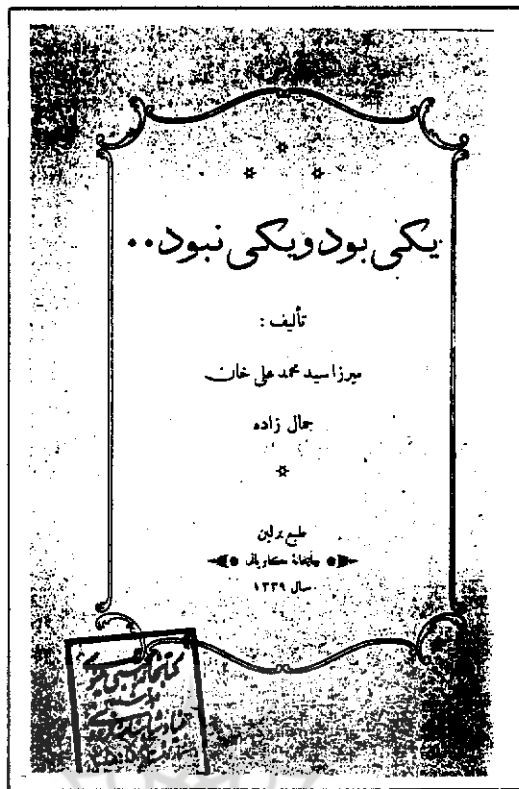
د) به وسیله چاپ نسخه برگردان (فاکسیمیل) نسخه‌ها. ازین دسته کتابها هم هنوز کتابشناسی حتی مقدماتی در دست نیست و برای محققان و مراجعان ضروری است که فهرست ازین دست انتشارات در دست باشد. در مورد عربی و ترکی بنده اطلاع درستی ندارم که چه مقدار چاپ فاکسیمیل هست ولی در مورد فارسی می‌توانم به تخمین بگویم که حدود دویست نسخه مهم معتبر به صورت عکسی چاپ شده است.

خروس جنگی

آنچه آقای شمس لنگرودی در مجله بررسی کتاب به دلاویزی درباره «خروس جنگی» و «کبوتر صلح» نوشته‌اند برای من یادآور ایامی شد که با شور و جوانی چنان نشریاتی را می‌خواندم و با پردازندگان آنها دیدارها پیش می‌آمد و اغلب گفتگوهای درازدانی اتفاق می‌افتاد. در آن روزگاران که خروس جنگیها حمله آورده بودند، علی کسمایی که - هر کجا هست خدا به سلامت داردش - در «در بند دکتر افشار» نزدیک چهارراه سر در سنگی (تقاطع خیابان شیخ هادی با پهلوی) منزل داشت و وسیله شده بود که عده‌ای از دوستان هفته‌ای یک روز در خانه‌اش جمع می‌شدند و در زمینه‌های فرهنگی و رویدادهای ادبی گپ می‌زدند. حسین حجازی و سیروس ذکاء و محمدجعفر محبوب و حسین کسمایی (مترجم) و مصطفی فرزانه (احتمالاً) و مرتضی کیوان (مخصوصاً) از پاهای ثابت بودند. محمود تفضلی هم گاهی می‌آمد، همینطور حضرات خروس جنگی و از جمله جلیل ضیاءپور که از جمله آنان و همشهری کسمایی هم بود. البته اسمش در «اعلامیه» نیست ولی جنگی حسابی او بود. آنقدر که پادم است طرحهایی هم از نقاشیهای تازه پردازش روی جلد مجله خروس جنگی چاپ شد. خودش خوشبختانه می‌تواند شمه‌ای گزارش بنویسد. تا آنجا که به یاد دارم در مصاحبه‌ای هم به این مطالب پرداخته بود.

غریب و شیروانی بیش از ایرانی به نزد کسمایی می‌آمدند. ایرانی متحرک و پرجوش و پرخاشجوی بود و غالباً به همه می‌پرید. مخاطب را می‌پراند و می‌راند.

قصدم از نگارش این چند کلمه آن است که انتخاب نام «خروس جنگی» به هیچ وجه به مقابله با «کبوتر صلح» نبوده است. آقای شمس خودشان سال تأسیس خروس جنگی را ۱۳۲۸



۲-۹

نوشته‌اند. پس چگونه می‌شود نامش به مقابله با نشریه‌ای باشد که در ۱۳۳۰ به نام «کیبوتر صلح» آغاز شد. خیال می‌کنم مناسبت نام کیبوتر صلح جریانها و حرکاتی بود که به نام طرفداری از صلح توسط چاپ کارها به میان آمده بود.

مجموعه‌های ایران‌شناسی در هنگری
گلدزیهر، وامبری، سناتور کگل دانشمندانی بودند از مردم هنگری. گلدریهز (۱۹۲۱ - ۱۸۵۰) اسلام‌شناس بود و بسیار مشهور. وامبری و کگل ایران‌شناس بودند. آنها مجموعه‌های نسخه خطی و کتاب داشتند که به نام آنها در کتابخانه فرهنگستان علوم هنگری (برداپست) نگاه‌داری می‌شود.

کگل (۱۸۶۲ - ۱۹۲۰) نخستین معلم فارسی در آن کشور بود. کتابی درباره جلال الدین رومی و ترجمه اشعاری از او به زبان مجاری دارد به نام Dselal ed - din Rumi - Negysoros که در سال ۱۹۰۷ نشر شده است. همچنین فهرستی از نسخه‌های عربی و فارسی و ترکی کتابخانه خود نوشت. کتابخانه او که یازده هزار جلد (چاپی و مقداری خطی) بود در سال ۱۹۲۵ به فرهنگستان کشورش اهدا شد. تعداد نسخه‌های خطی فارسی در مجموعه او شصت مجلد است. کلیله و دمنه‌ای در آن مجموعه هست که در ۷۱۸ نوشته شده است.

اورل اشتین (۱۹۴۳ - ۱۸۶۲) سیاح و محقق و مکتشف و تاریخدان مشهور که در دوران خدمت در انگلستان شهرت گرفت نیز مجاری بود. او قسمتی از کتابخانه خود را (یکهزار و یکصد و دوازده جلد) به کتابخانه آکادمی موطن خود اهداء کرد. میراث مهمی که از گلدزیه درین کتابخانه نگاهداری می شود مجموعه نامه هایی است که علمای بزرگ وقت به او نوشته اند مانند نولدکه.

اندرونی باغ فردوس

فاضل ارجمند محمدعلی معیری در کلک ۸۹ - ۹۳ باغ و ساختمان «باغ فردوس» تجریش را که ساخته معیرالممالک بود معرفی و در مورد ساختمان اندرونی آن دستگاه اشارتی کرده اند. نوشته اند نامش «رشک بهشت» بود.

این رشک بهشت در قطعه زمینی قرار داشت که پدرم از وزارت مالیه خرید و اینک موقوفه است. بنای مذکور به علت کهنگی حدود سی سال پیش از میان برداشته شد.

من که سالهایی چند در آن زندگی کرده ام برای آگاهی جناب معیری عرض می کنم که ساختمانی مذکور حدود بیست متر در پانزده متر بود. سه طرف آن (مشرق و جنوب و مغرب ایوان سر پوشیده با ستونهای بلند داشت. ستونها گچی و گچکاری بود. عرض ایوان حداقل یک متر و نیم می بود. در وسط ساختمان اطاقی گرد قرار داشت که قطر آن نزدیک به ده متر می بود و درهای جنوبی آن به ایوان باز می شد. این سالن گرد حوضخانه بود و اطراف آن پنج اطاق بزرگ قرار داشت و دو راهرو یکی به سمت مغرب و یکی به شرق راههای ورودی به ساختمان بود. جناب کامران صفامنش از آخرین ستون بازمانده آن سالها پیش عکسی برداشته اند.

چند کتاب ایرانشناسی

Ehlers, Jürgen.

Die Natur in der Bildersprache des Shahname. Wiesbaden 1995.

Floor, Willem.

A Fiscal History of Iran in Safavid and Qajar Periods. Costa Mesa 1997.

Melikian - Chirvani. A. S.

Les frises du Shah Name dans l'architecture iranienne sous le Ilkhan. Paris 1996.

Simpson, Marianna

Shreve Persian poetry, Painting, and patronage: Illustrations in a sixteenth - century masterpiece. New Haven 1998.

Simpson, Marianna.

Shreve Sultan Ibrahim Mirza's Haft Awrang: a princely manuscript from Sixteenth - Century Iran. With contributions by Massumeh Farhad. London 1997.

Vogel, Renate.

Die Persien und Afghani stanexpedition Oskar Ritter von Niedermayers 1915/ 16. Osnabrück 1976.

ایران - IRAN

سی و پنجمین شماره ایران، مجله مؤسسه بریتانیایی مطالعات ایرانی مربوط به سال ۱۹۹۷ انتشار یافت.

درین شماره این مقالات تحقیقی دیده می شود:

- حفریات مرو توسط برنامه بین المللی.

- نسخه نفیس خمسة امیر خسرو دهلوی مورخ ۹۸۸ به قلم ب. و. رابینسون

- حفریات باستانی در وادی تالش قرمان

- نگارینه های صخره ای ایلامی ایذه (در شیوند) به قلم جعفر مهرکیان

- درباره پوشاکهای کشتی گیری موزه ویکتوریا و آلبرت (لندن) به قلم پ. ل. بیکر

- کتیبه لودی از پنجاب شرقی به قلم سن، پر بهار

- فصل درباره نوروز در کتاب بحار الانوار به قلم جان والبریح

- شرح مقدماتی درباره مجموعه نسخه های خطی متعلق به سرهارولد بیلی به قلم ماریا زوپه

- سفالهای منقوش قرون وسطایی و تحلیل اشکال آنها به قلم ر. ب. ماسون

- تازه ها درباره باستانشناسی ایران به قلم و. سرخوش و جان سمپسون

این مجله در طول مدت سی و پنج سال به طور یک نواخت و یک شکل و همیشه کاملاً

جدی و علمی انتشار یافته است.

شماره تازه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران مربوط به سال ۱۳۷۴ زیارت شد. معلوم شد سی و سه سال از عمر آن گذشته است. دکتر علی اکبر سیاسی مؤسس آن بود و دکتر ذبیح الله صفا نخستین سردبیر آن. کوشش آن دو مرد شریف گرامی دانشگاه دوست بر آن بود که مجله استوار و دور از هر گونه گرایش انتشار یابد. غالباً شماره‌های آن مقاله‌های محققانه و خوب در برداشت.

در شماره تازه، در صفحه عنوان فارسی، مجله را «مجله بین‌المللی دانشکده ادبیات و علوم انسانی» نامیده‌اند. اما در صفحه عنوان انگلیسی ترجمه‌ای از اصطلاح بین‌المللی دیده نمی‌شود. هیچ‌گونه توضیحی نداده‌اند که منظور از بین‌المللی شدن مجله چیست. امیدست در شماره‌های بعدی توضیح داده شود تا علاقه‌مندان به روش کار، مجله را که تأییدیه درجه علمی - پژوهشی‌اش در صفحات نخستین آن چاپ شده است بشناسند و بدانند مجله در سیاست علمی خود چه افتراقی با گذشته یافته است.

مقالات کنگره ایران و بین‌النهرین

Mesopotamia and Iran in the Persian Period. Conquest and Imperialism 539 -- 331

B.

C. Proceedings of a Seminar in Memory of Vladimir G. Lokonin, Edited by John Curtis. London, British Museum, 1997. 86p.

مقالات آن: تاریخ‌گذاری هخامنشی و منابع بابل از کریستوفر والکر

- بابل و حکومت هخامنشی از هیرینک (بلژیکی)

- انشان و پارسه. تاریخ اوائل هخامنشی، هنر و معماری در فلات ایران از دیوید استرناخ

- شوش در ایام حکومت هخامنشی از ر. بوشارلا (فرانسوی)

- تاریخ هخامنشیان و کتاب دانیل از ت. میچل

رساله دکتری مصدق

در صفحه ۴۴۲ شماره ۴ بخارا ضمن صحبت از تجدید چاپ کتاب اصول قواعد و قوانین مالیه تألیف دکتر محمد مصدق نوشته‌اند «کتاب دکتر مصدق ظاهراً در اصل رساله دکتری او در دانشگاه سویس بوده و بعد با تغییرات و اطلاعاتی گسترش یافته...» چون این مطلب نادرست است گفتن توضیحی ضرورت دارد.

رساله دکتری مصدق که در دانشگاه نوشاتل مورد تصویب قرار گرفت بحثی است درباره وصیت در فقه شیعه و عنوان فرانسه آن چنین است:

Le testament en droit musulman (secte chyite). Paris. 1914. 230r.

آن مرحوم در کتاب (فصل سیزدهم) درباره همین کتاب و طرز تألیف آن به اجمال یاد کرده است.

اما کتاب (نه اصول و قواعد...) که فرزنان «واوی» را میان اصول قواعد وارد کرده است) متن درسی است که آن مرحوم چندی در مدرسه علوم سیاسی تدریس می کرده است و قسمتی از آن برگرفته از اصول علمی اروپایی است و قسمتی دیگر نتیجه دوره مستوفیگری و تصدی معاونت وزارت مالیه در کابینه قوم السلطنه پس از بازگشت از اروپا به ایران.

«واو» در یکی بود...

در مقاله داستان شناس گرامی آقای حسن عابدینی مندرج در شماره ۷۱/۷۲ جهان کتاب دیدم که نام کتاب معروف جمال زاده «یکی بود، یکی نبود» آمده است آن چنان که در یکی دو چاپ آن کتاب دیده می شود. ولی نام کتاب در نخستین چاپ (۱۳۴۱ قمری) که در برلن انجام شد و عکس آن در اینجا چاپ می شود یکی بود و یکی نبود است و در اعلان آن هم که در مجله کاوه (شماره آخر آن مجله) چاپ شده هم با واو آمده است.

فهرست نویسی نامهای هندیان مسلمان

یکی از مشکلات در فهرست نویسی کتابهای چاپ شبه قاره تشخیص درست نام خانوادگی و تفکیک نام شخص از مجموعه اسم است و من سالها پیش اشارتی به این دشواری در مقدمه فهرست مقالات فارسی کرده ام.

دیروز شماره تازه مجله «همدرد ایسلامیکوس» را ورق می زدم که از کراچی رسیده است (شماره ۴، سال ۲۱ مورخ دسامبر ۱۹۹۸).

در بخش انتقاد کتاب مقاله ای مفصل درج بود درباره کتابی که خاص فهرست نگاری نامهای پاکستانی است به نام Cataloging of Pakistani Names. کتاب تألیف انیس خورشید است و دومین چاپ آن که در سال ۱۹۹۷ در ۹۵ صفحه انتشار یافته، ناقد کتاب حمید رحمان نام دارد و این شخص معلم درس کتابداری و اطلاع رسانی است. چون نقل این اطلاع برای اطلاع علاقمندان ایرانی مانند آقای احمد شعبانی مفید دانسته شد در اینجا به چاپ رسانیده می شود.

در همین شماره از مجله مذکور درگذشت حکیم محمد سعید (۱۹۲۰ - ۱۹۹۸) اعلام شده بود. حکیم محمد سعید و برادرش حکیم عبدالحمید از پزشکان سنت شاعرند. هر دو در دهلی متولد شدند. عبدالحمید در همان شهر مؤسسه همدرد را به وجود آورد ولی محمد سعید پس از استقلال پاکستان شهر کراچی را برای زندگی انتخاب کرد و درین شهر مؤسسه همدرد را ایجاد کرد. این مؤسسه پزشکی و فرهنگی دامنه گرفت تا آنجا که اکنون یکی از بزرگترین مؤسسات پاکستان است. دانشگاه دارد کتابخانه دارد، تأسیسات متعدد پزشکی دارد و مجموعه آنها به نام بیت الحکمه شهرت دارد و اینک شهری خاص خود دارد.

حکیم محمدسعید چندین کنگره را پایه گذاری کرد و مدیریتش را عهده دار بود. چندین کتاب بزرگ را در مباحث اسلامی و علمی به چاپ رسانید و بالاخره دو مجله همدرد ایسلامیکوس و مؤسسات تحقیقاتی آنجا کرده است از جمله مؤسسه تاریخی پاکستان و مجله هیستوریکوس (نشریه همان مؤسسه) از کمکهای مالی همدرد بهره ور شده اند.

مؤسسه همدرد تاکنون هشتاد و هشت کتاب در زمینه های مطالعات اسلامی، ادبیات، تاریخ و سرگذشت، کتابداری، پزشکی و تاریخ آن به فلسفه، علوم، جامعه شناسی انتشار داده است. همچنین یازده کتاب در زمینه ادبیات کودکان توسط آن مؤسسه به چاپ رسیده است.

علی محمد مددی

در بخارای چهارم دیدم که از مرحوم علی محمد مددی یادهایی شده است ولی تعجب کردم که در هیچ یک از آن نوشته ها سخنی از مجسمه هایی که او برای کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران ساخت نرفته است.

آن مرحوم در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ این مجسمه ها را به سفارش آن کتابخانه ساخت. مجسمه ها در راهروهای آنجا بر پایه های سنگی قرار یافته بود. در سال ۱۳۵۸ همه آن مجسمه ها از محل خود برداشته شد و چه بر سر آنها آمده است نمی دانم. نام آنها را می نویسم که یاد از زحمات مرحوم مددی شده باشد. مجسمه ها همه نیم تنه بود. عکس اغلب آنها در کتاب «مجموعه» (گردآوری آقای قاسم صافی) درج شده است.

قائم مقام فراهانی

مشیرالدوله پیرنیا

کمال الملک غفاری

شیخ هادی نجم آبادی

ذکاءالملک فروغی

محمد قزوینی

محمد تقی بهار (ملک الشعرا)

عباس اقبال

علی اکبر دهخدا

عبدالعظیم قریب

سعید نفیسی

ابراهیم پورداود

سیدحسن تقی‌زاده

بدیع‌الزمان فروزانفر

دکتر محمد معین

نمونه را عکس مجسمه فروغی به چاپ می‌رسد.

مسعود رجب‌نیا

مسعود رجب‌نیا از مترجمان ورزیده قلم و از دلسرختگان ادب و فرهنگ در ترکیه درگذشت. پدرش به رجب‌اف شهرت داشت و از ایروان به ایران هجرت کرده بود. از دوستان و همشهری مرحوم دکتر یوسف میرایروانی بود. رجب‌اف سه پسر داشت به نامهای محمد آسیم (او نیز از مترجمان بود و از سالهای ۱۳۲۳ به بعد ترجمه‌هایش در مجله‌های آن روزگار دیده می‌شد و می‌خواندیم. یکی دو رمان هم ترجمه کرد)، مهندس داود رجبی (که در دولت مصدق به وزارت رسید) و مسعود رجب‌نیا دوست گرانقدر فاضل فقید ما. فرزندان دکتر میر می‌گفتند مرحوم پدرشان وقتی از سویس به ایران آمد فارسی درستی نمی‌دانست. دکتر میر همیشه می‌گفته است فارسی را از مسعود یاد گرفته‌ام. مسعود بچه سه چهار ساله‌ای بوده است و دکتر میر با او بیش از بزرگها صحبت می‌کرده است.

رجب‌نیا به ترجمه کتب تاریخی و سفرنامه‌ها علاقه‌مندی داشت. او از اعضای دلبسته به انجمن بهمن بود. انجمن بهمن پنجاه سال به همت دکتر محمد دبیر سیاقی، دکتر محمدجواد مشکور پا برجای ماند و هنوز هم تنی چند هستند که با همنشینی خود آن نام را زنده نگاه داشته‌اند.

این سطور را دور از تهران و به دور از کتاب و مرجع می‌نویسم و افسوس که نمی‌توانم فهرست کتابهای ترجمه رجب‌نیا را بیاورم. به احتمال تعداد آنها را از بیست مجلد بیش می‌دانم و

البته می‌باید آقای دهباشی فهرست کارهای رجب‌نیا را در یکی از شماره‌های بخارا به چاپ برساند.

رجب‌نیا در سلامت نفس و معاشرت و آرامی در سخن‌گویی نمونه بود.

خاطرات گلشائیان

خاطرات عباسقلی گلشائیان در دو مجلد انتشار یافت. سیاستمداری بود که مایه ادبی و نویسندگیش اندک بود، اگر چه از کتابش برمی‌آید که شعر می‌گفته و «حیران» تخلص می‌کرده است. کتاب را در سالهای خستگی و ناتوانی نوشته است. در قسمت شهریور ۱۳۲۰ و بعد بخش قرار داد گس - گلشائیان مطالب قابل دقت نظر هست.

در سرگذشت علی‌اکبر داور هم نکته‌های خوبی دارد، زیرا مدت ده سال زیر دست این رجل پُرکار سیاست باز کار می‌کرده است. (نخست در عدلیه و بعد در مالیه) و سفرهای متعدد به همراه داور به شهرهای مختلف رفته بوده است. پس اطلاعاتش وسیع است و قابل اطمینان هم هست. اما در همین قسمت تعجب کردم از اینکه ضمن خاطرات مهر ۱۳۱۲ (از کتاب یادداشت‌های همان روزگار) که نقل کرده چنین آمده است:

«مهر ماه سال ۱۳۱۲ - چند روزی است وزیر محبوب ما آقای داور به وزارت دارائی منصوب شده‌اند. از این پیشامد بسیار ملول می‌باشم. گرچه دو روز بعد مرا خواستند و اظهار کردند تو را به وزارت دارائی منتقل خواهیم کرد...»

چطور می‌شود در سال ۱۳۱۲ که هنوز فرهنگستان تشکیل نشده بود و هنوز لغات فرهنگستانی وضع و تصویب نشده بود (از جمله دارایی به جای مالیه) مرحوم گلشائیان در نوشته خود لفظ «دارایی» را به جای «مالیه» نوشته باشد. بنابراین در نوشته سال ۱۳۱۲ خود دست برده و مالیه را دارایی کرده است.